



HomePage: <a href="https://jquran.um.ac.ir/">https://jquran.um.ac.ir/</a>	سال ۵۳ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۰۷ - پاییز و زمستان ۱۴۰۰، ص ۲۴۵ - ۲۲۳
شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۴۱۹۸	شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۲۰
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۰	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۴/۱۲
DOI: <a href="https://doi.org/10.22067/jquran.2021.61704.0">https://doi.org/10.22067/jquran.2021.61704.0</a>	تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۲۰
	نوع مقاله: پژوهشی

### تقابل صمت و نطق در نهج البلاغه بر اساس نظریهٔ پساساختارگرایی

فایضه علی عسگری

دانشجوی دکتری دانشگاه اصفهان

دکتر مهدی مطیع (نویسنده مسئول)

دانشیار دانشگاه اصفهان

Email: [m.motia@ltr.ui.ac.ir](mailto:m.motia@ltr.ui.ac.ir)

دکتر سید مهدی لطفی

دانشیار دانشگاه اصفهان

#### چکیده

نهج البلاغه به عنوان یک اثر برجسته ادیبانه معرفتی این قابلیت را دارد که ساختار آن از منظر رویکردهای جدید نقد ادبی چون پساساختارگرایی با محوریت تقابل‌های دوگانه، واکاوی شود تا از سویی گامی باشد برای استفاده از روش‌های نوین تحلیل متن در حوزه مطالعات اسلامی و تحقیقات بین رشته‌ای در این باب و از سوی دیگر ما را به ساحت معرفتی جدیدی از متن رهنمون سازد. این نوشتار می‌کوشد تا تقابل دوگانه صمت و نطق را بر اساس نظریه پساساختارگرایی بررسی کند. به همین منظور با استخراج کلیدواژه‌های این حوزه معنایی به صورت متقابل و بررسی دو واژه محوری صمت و نطق در سیاق‌های مختلف دریافته که بر خلاف فرضیهٔ رایج مبنی بر مثبت تلقی کردن نطق، امام(ع) رویکردی ساختار شکنانه به این تقابل داشته و صمت را به معنای گزیده‌گویی پدیده‌ای مثبت و ارزشی تلقی نموده و آن را وقار آفرین، تأثیرگذار، نشانهٔ خردمندی و یکی از راه‌های تکمیل اندیشه دانسته است.

کلیدواژه‌ها: تقابل، صمت، نطق، نهج البلاغه، پساساختارگرایی.



HomePage: <a href="https://jquran.um.ac.ir/">https://jquran.um.ac.ir/</a>	Vol. 53, No. 1: Issue 106, Autumn & Winter 2021 - 2022, p.223-245
Online ISSN: 2538-4198	Print ISSN: 2008-9120
Receive Date: 10-03-2020	Revise Date: 03-07-2021
DOI: <a href="https://doi.org/10.22067/jquran.2021.61704.0">https://doi.org/10.22067/jquran.2021.61704.0</a>	Accept Date: 01-11-2021
	Article type: Original

## Contradiction of the Silence and the Speech in Nahdj al-Balagha, Based on the Poststructuralist Theory

Fayezeh Ali Asgari, Ph.D. Student, University of Isfahan

Dr. Mahdi Motia (corresponding Author), Associate Professor, University of Isfahan

Dr. Sayyid Mahdi Lotfi, Associate professor, University of Isfahan

### Abstract

Nahdj al-Balagha is an epistemic literary masterpiece. So, its structure has the potential of analyzing from the perspectives of new approaches to literary criticism, such as poststructuralism. Using this approach with the main focus on dual contrasts can be a step toward using the new methods of analyzing the text in the field of Islamic studies and interdisciplinary research. On the other hand, it leads us to a new understanding of the text. Based on the poststructuralism theory, this study aims to explore the dual contrasts of silence (*Somt*) and speech (*Notgh*) in Nahdj al-Balagha. Accordingly, the keywords of this semantic field were extracted and two basic words of the silence and the speech were examined in different contexts. The findings show that contrary to the common idea that assumes the speech as positive, in an uncommon view, Imam (AS) has considered the silence that means pithy sayings as a positive and valuable phenomenon, as well as causing dignity, effective, a sign of the wisdom and one of the ways to the thought completion.

**Keywords:** Contrast, Silence, Utterance, Nahdj al-Balagha, Poststructuralism.

## مقدمه

متن ادبی، یک ساختار است که در آن همهٔ عناصر به هم وابسته‌اند و در رابطهٔ متقابل نسبت به یکدیگر قرار دارند. هیچ چیز در کار ادبی نیست که بتوان آن را مجزا و منفک دید و بررسی کرد. هر عنصر منفرد نقشی دارد و به واسطهٔ نقشی که به عهده دارد به کلیت اثر پیوند خورده است. همهٔ عناصر یک متن دارای پیوند متقابل با یکدیگرند و نقش‌های متفاوت این عناصر و روابط بین آن‌هاست که ساختار را به وجود می‌آورد و به اثر ادبی نظام و ساختاری هنری می‌بخشد. دست یافتن به این تقابل‌ها خواننده را به دریافت بهتر از متون هدایت می‌کند و سبب می‌شود او در نقد و تحلیل‌های خود به این دو سویگی و رابطهٔ دوگانه توجه کند. (برتز، ۸۷؛ برسلر، ۱۳۶) ساختار هر متن بالقوه این قابلیت را دارد که به دوگانگی‌های بنیادی که سپس یک همخوانی را شکل می‌دهند، فروکاسته شود. (گرین و لیبهان، ۱۲۰)

در نهج البلاغه به عنوان یک اثر ادیبانه، مبنای بسیاری از توصیفات بر اساس تقابل قرار داده شده و امام (ع) به تعلیم مضامین، بیان مفاهیم، توصیف صحنه‌ها و شخصیت‌ها پرداخته و تصاویر بدیعی خلق نموده است. (محمدقاسمی، ۷۵-۷۷) پس می‌توان از منظر رویکردهای جدید نقد ادبی مثل پساساختارگرایی بررسی شود. این رویکرد فعالیتی انتقادی است که از رهگذر آن می‌توان تقابل‌ها را تحلیل برد یا نشان داد که آن‌ها در فرآیند معنای بافتی تا اندازه‌ای یکدیگر را تحلیل می‌برند و خود را معکوس یا واژگون می‌سازند. (ایگلتون، ۱۸۲-۱۸۴) این وارونه‌سازی ارزشی نشان می‌دهد که زمینه باورها و دانسته‌های فرهنگی، مسلم و قطعی نیست. پژوهش حاضر بر اساس نظریهٔ ساختارشنکی تقابل‌های دوگانه ژاک دریدا، تقابل سکوت و سخن را بررسی نموده و نشان می‌دهد در نهج البلاغه به عنوان یک متن دینی سکوت، تأثیرگذارتر از صدها سخن است. گرچه در متون غیر دینی، معمولاً از سکوت به عنوان فقدان در تعاملات یاد می‌شود و تحقیقات میدانی زیادی نشان دهندهٔ این است که سوگیری فرهنگی به سمت گفت‌وگو وجود دارد؛ به این معنا که سکوت اغلب پدیده‌ای منفی تلقی می‌شود و از لحاظ علمی نیز چیزی به عنوان سکوت مطلق وجود ندارد. (چناری و کرباسیان، ۱۲۸)

جستار حاضر واژگان حوزهٔ معنایی سکوت و سخن که به شکل متقابل در سیاق‌های مختلف معنایی نهج البلاغه به کار رفته است، استخراج کرده و از بین آن‌ها تقابل صمت و نطق را با بیشترین فراوانی یافته و در دو سطح انسانی و غیر انسانی مورد بررسی قرار داده، تا به این سؤالات پاسخ دهد: آیا در نهج البلاغه سکوت پدیده‌ای منفی است یا بار معنایی مثبتی دارد؟ صمت و نطق در جهان بینی امام (ع) همسو با نگاه ساختارگرایان قابل تبیین است یا پساساختارگرایان؟ تلقی نهج البلاغه از سکوت به عنوان یک متن دینی

چگونه است؟ بدون شک مقایسه رابطه دو سویه این تقابل، ساحت‌های معنایی جدیدی را از تفسیر متن بر ما خواهد گشود.

### پیشینه پژوهش

با بررسی‌های صورت گرفته اثری که در این حوزه مطالعاتی با موضوع نهج البلاغه به رشته تحریر درآمده است مقاله «واکاوی مسائل مرگ و زندگی در نهج البلاغه بر اساس نظریه تقابل‌های دوگانه در ساختارگرایی» (۱۳۹۶) است که به قلم مهدی رضا کمالی بانیانی، حسین آریان و مهرداد اکبری گندمانی در مجله پژوهشنامه نهج البلاغه به رشته تحریر درآمده است.

### تقابل‌های دوگانه در پساساختارگرایی

پساساختارگرایی مهم‌تر از همه نامی است که بر ساخت شکنی و آثار ژاک دریدا می‌نهند. (کالر، ۱۶۸) که از میان جریان‌ها و نظریه پردازان، معمولاً کلیدی‌تر و تأثیرگذارتر از سایرین باقی مانده است. (هارلند، ۱۸۷) دریدا با توجه به یکی از اصول مهم ساختارگرایی (تقابل‌های دوگانه) به روش خاصی رسید که به آن ساختار شکنی یا شالوده شکنی می‌گویند. او در روش خود به واژگون کردن پایگان (سلسله مراتب) در همه تقابل‌های دوگانه معتقد بود و استدلال می‌کرد که تفکر غرب از زمان افلاطون تا به امروز، بر اساس همین رجحان دادن یکی از اجزای تقابل‌های دوگانه بوده است، حال آن‌که این سلسله مراتب ارزش‌ها به آسانی قابل واژگون شدن است. در این روند واژگونه سازی، جزء فرعی به نیمه مهم‌تر تقابل دوگانه تبدیل می‌گردد (مقدادی، ۱۷۳) و بنیاد سست این‌گونه سلسله مراتب و امکان وارونه کردن آن‌ها به منظور رسیدن به بصیرت‌هایی نو در زبان و زندگی را نشان می‌دهد. باری همین که ساختار ظاهری و به اصطلاح منطقی شکسته می‌شود ساختار دیگری در ذهن شروع به شکل یافتن می‌کند. ساختار شکنی اوج دگرگونه فهمیدن است حتی می‌توان متنی را درست برخلاف آنچه به ظاهر به نظر می‌رسد، فهمید (شمیسا، ۲۰۸-۲۱۰) و نشان می‌دهد که متن بسیار پیچیده‌تر از آن است که ابتدا به نظر می‌رسد (برتنز، ۱۷۳؛ برتنس، ۱۵۲-۱۵۳) و خواننده را از بند سرسپردگی‌های ایدئولوژیکی که معنایابی او در متن را محدود می‌کند، رها می‌سازند. (برسلر، ۱۴۵-۱۶۱)

مکتب ساختار شکنی با ساخت شکنی یک تقابل نشان می‌دهد که این تقابل طبیعی و اجتناب‌ناپذیر نیست؛ بلکه سازه‌ای است ساخته گفتمان‌های متکی بر آن تقابل که در یک اثر ساخت شکنانه باز یک سازه است. یعنی این اثر نمی‌خواهد آن را نابود کند، بلکه می‌خواهد ساختار و کارکردی متفاوت بدان

بیخشد. (کالر، ۱۶۸-۱۷۰) این مکتب در مواجهه با تقابل‌های دوگانه به دنبال دو هدف است: می‌کوشد اثبات کند این تقابل‌ها همواره بر پایهٔ نوعی رابطهٔ سلسله‌مراتبی استوارند و یکی از طرفین تقابل عادتاً مهم‌تر قلمداد می‌شود و محور ساختار است و در پی اثبات آن است که وجود قطب ظاهراً بی‌اهمیت و مستثنا شدهٔ این تقابل برای کارکرد این تقابل حیاتی است. (اشمیتس، ۱۵۰-۱۵۱)

### تقابل سکوت و سخن در نهج‌البلاغه

در سیاق‌های مختلف معنایی نهج‌البلاغه، متناسب با مقصود کلام و فضای سخن از واژگان متعددی که در حوزهٔ معنایی سکوت و سخن قرار دارند به‌صورت متقابل استفاده شده است که در اینجا به آن‌ها خواهیم پرداخت: سکت در تقابل با قول در دو معنا به‌کاررفته است: الف) نوعی سکون و آرامش: در وصف بهترین بندگان خدا آمده است: «يَقُولُ فِيهِمْ وَ يَسْكُتُ فَيَسْلَمُ.» (خطبه ۸۷) ب) سکوتی که بعد از هیجان از کلام یا عمل به وجود آید: بعد از تصمیمی که در شورای سقیفه دربارهٔ جانشینی پیامبر (ص) اتخاذ شد، عباس و ابوسفیان به امام (ع) پیشنهاد خلافت دادند و ایشان در پاسخ فرمودند: «فَإِنْ أَقُلُّ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَإِنْ أَسْكُتُ يَقُولُوا جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ.» (خطبه ۵) در کتب لغت نیز به هر دو معنا اشاره شده است. (ابن منظور، ۴۵/۲؛ فراهیدی، ۳۰۵/۵)

همچنین سکت مقابل تکلم و به معنای سخنان کتمان شده به‌کاررفته است: یکی از جلوه‌های قدرت خدا، شنوای سخنان ابرازشده و آگاه به سخنان کتمان شده، معرفی شده: «مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ وَ مَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ.» (خطبه ۱۰) پس هم شنوندهٔ کلام بندگان و هم آگاه از ناگفته‌های آن‌هاست. «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ.» (حشر: ۲۲) تکلم در مورد سخنی به کار می‌رود که با شنیدن درک شود، چنان‌که کلمه و کلام نیز از ریشهٔ «الْكَلْمُ» به معنای اثری از خستگی و جراحت است؛ زیرا مانند زخم در جسم، کلام در نفوس و اذهان اثر می‌کند (راغب، ۷۲۲؛ قرشی، ۱۴۱/۶) و تحت عنوان دعا در آموزه‌های دینی مورد سفارش قرار گرفته، چون اثرگذار است. نظیر: آدم (ع) که بعد از اینکه مرتکب ترک اولی شد، از خدا کلماتی را فراگرفت و توبه کرد، خدا هم آن را پذیرفت. «ثُمَّ بَسَطَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لَهُ فِي تَوْبَتِهِ وَ لَقَاءِ كَلِمَةِ رَحْمَتِهِ وَ وَعَدَهُ الْمَرَدَّ إِلَى جَنَّتِهِ.» (خطبه ۱)

علاوه بر سکت، نصت نیز در مقابل تکلم استفاده شده که به معنای سکوت توأم با شنیدن است. (فراهیدی، ۱۰۶/۷؛ ابن منظور، ۹۸/۲؛ طریحی، ۲۲۶/۲) اعم از اینکه شخص خودش یا دیگری را ساکت کند تا کلامی را بشنود. (مصطفوی، ۱۴۹/۱۲) پس از پافشاری خوارج در شورشگری، امام (ع) از

آن‌ها پرسید: آیا همه شما در جنگ صفین بودید؟ گفتند: برخی بودیم و برخی حضور نداشتیم. (دستی، ترجمه نهج البلاغه امام علی (ع)، ۲۳۳) سپس فرمود: «فَأَمَّا زَوْا فِرْقَتَيْنِ فَلْيَكُنْ مَنْ شَهِدَ صِفِّينَ فِرْقَةً وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْهَا فِرْقَةً حَتَّىٰ أَكَلَمَ كَلًّا مِنْكُمْ بِكَلَامِهِ وَنَادَى النَّاسَ فَقَالَ أَمْسِكُوا عَنِ الْكَلَامِ وَأَنْصِتُوا لِقَوْلِي وَأَقْبِلُوا بِأَفْيِدَتِكُمْ إِلَيَّ؛ به دو گروه تقسیم شوید، تا متناسب با هر کدام سخن گویم. ساکت باشید، به حرف‌هایم گوش فرا دهید و با جان و دل به سوی من توجه کنید.» (خطبه ۱۲۲)

نطق از سویی در تقابل با بکم به شکل وصف پارادوکسی «نَاطِقَةٌ بِكَمَاءٍ» (خطبه ۱۰۸) در سرزنش کوفیان به کاررفته است. یعنی با اینکه از استعداد بیان و نطق برخوردارند، اما درجایی که شایسته است سخن بگویند همانند بی‌زبانانند که از قوه بیان بی‌بهره‌اند. از سوی دیگر در شرح حال اموات نطق مقابل خرس آمده است: «بِالنُّطْقِ خَرَسًا» (خطبه ۲۲۱) یعنی کسانی که گویا بودند ولی با مرگ لال شده‌اند و قوه بیان از آن‌ها گرفته شده است.

تقابل واژگان	فراوانی
قول / سکت	(۱) يَقُولُ فِيهِمْ وَ يَسْكُتُ فَيَسْلَمُ (خطبه ۸۷) (۲) فَإِنْ أَقْبَلُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَإِنْ أَسْكُتُوا يَقُولُوا جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ (خطبه ۵)
نطق / صمت	(۱) إِنْ كَانَ خَلْقًا صَامِتًا فَحَبِجْتَهُ بِالتَّدْبِيرِ نَاطِقَةً (خطبه ۹۱) (۲) الَّذِينَ يَخْبِرُكُمْ حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ صَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ لَا يَخَالِفُونَ الدِّينَ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ. (خطبه ۱۴۷) (۳) مِنْهَا فِيهِمْ كَرَامَةُ الْقُرْآنِ وَ هُمْ كَنُورُ الرَّحْمَنِ إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَإِنْ صَمَتُوا لَمْ يَسْبِقُوا (خطبه ۱۵۴) (۴) مِنْهَا فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ رَاجِحٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ. (خطبه ۱۸۳) (۵) صَامِتَةٌ بَعْدَ نَطْقٍ لِيُعْظِمَ هُدُوءِي وَ خُفُوتُ إِطْرَاقِي (خطبه ۱۴۹) (۶) وَ صَمْتُهُمْ عَنْ حِكْمِ مَنْطِقِهِمْ (خطبه ۲۳۹) (۷) تَلَا فَيَكُ مَا فَرَطَ مِنْ صَمْتِكَ أَيْسَرُ مِنْ إِذْرَاكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِكَ (نامه ۳۱)
نطق / بکم	(۱) نَاطِقَةٌ بِكَمَاءٍ (خطبه ۱۰۸)
نطق / خرس	(۱) وَ بِالنُّطْقِ خَرَسًا (خطبه ۲۲۱)

<p>(۱) مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ وَ مَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ (خطبه ۱۰۹)                  (۲) وَ كَانَ إِذَا غُلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يَغْلِبْ عَلَى السُّكُوتِ (حکمت ۲۸۹)</p>	<p><b>تکلم / سکت</b></p>
<p>(۱) أَكَلَّمْتُ كَلَّامًا مِنْكُمْ بِكَلَامِهِ وَ نَادَى النَّاسَ فَقَالَ أَمْسِكُوا عَنِ الْكَلَامِ وَ أَنْصِتُوا لِقَوْلِي وَ أَقْبِلُوا بِأَفْئِدَتِكُمْ إِلَيَّ (خطبه ۱۲۲)</p>	<p><b>تکلم / نصت</b></p>

شکل (۳): فراوانی کاربرد واژگان متقابل سکوت و سخن

همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید در سخنان امام(ع)، این واژگان به صورت معنادار دو به دو در تقابل یک‌دیگر استفاده شده‌اند. بیش از همه صمت در تقابل با نطق قرار گرفته که در اینجا به تبیین آن خواهیم پرداخت:

### مفهوم شناسی صمت و نطق

صمت در لغت به معنی نگفتن آنچه سودی ندارد یا ترک فضول کلام است. وقتی انسان در آنچه می‌گوید، گزیده گو باشد و آن معنایی را که از نظر معنوی یا مادی برای او سودی ندارد، نگوید و از زیادی سخن در جایی که باید بپرهیزد به «صمت» متصف می‌شود. (نراقی، ۱۸۹/۲) صمت دربارهٔ سکوت مطلق به کار نمی‌رود بلکه بر سکوت طولانی مدت اطلاق می‌شود. (مصطفوی، ۳۳۵/۶) از نظر علم المعانی، ناطق را نازل منزلهٔ صامت نموده‌اند و این یعنی سخن گفتن به مقتضای حال. (شاملی، ۶-۵) تفاوت بین لال بودن و ساکت بودن مانند تفاوت بین کور بودن و چشم بسته بودن است. کسی که لال است، از این توانایی به طور دائم محروم است؛ اما کسی که سکوت کرده در عین اینکه قدرت سخن گفتن دارد از آن استفاده نمی‌کند. (چناری و کرباسیان، ۱۲۹) به زره سنگین نیز «الصَّموت» گفته می‌شود؛ چون وقتی پوشیده شود صدایی از آن شنیده نمی‌شود. (ابن فارس، ۳۰۸/۳)

نطق، سخنی است که با صداها آشکار و قابل فهم است و لفظ مشترک برای بیان نیروی درونی انسان است که او را به کلام و سخن گفتن وامی‌دارد. (راغب، ۸۱۱) در قاموس آمده: «نَطَقَ يَنْطِقُ نَطْقًا وَ مَنْطِقًا وَ نَطُوقًا» یعنی تکلم کرد با صوت و حروفی که جدا جداست که زبان آن را آشکار می‌کند و گوش‌ها آن را می‌شنوند و حفظ می‌کنند و معانی با آن‌ها فهمیده می‌شود. (فیروزآبادی، ۳۸۷/۳؛ راغب، ۸۱۱) برخی از

واژه پژوهان، نطق را به معنای اظهار آنچه در باطن است به آنچه در ظاهر است اعم از صوت یا حال در انسان یا حیوان دانسته‌اند. نطق و ناطق در تقابل صمت و صامت قرار دارد؛ یعنی چیزی که نتواند آنچه در باطنش وجود دارد را ظاهر کند مانند: جمادات. (مصطفوی، ۱۸۰/۱۲) علمای منطق نیز به نیرویی که انگیزه سخن گفتن است، نطق می‌گویند.

### تقابل صمت و نطق

تقابل صمت و نطق جزء تباین‌های ردیفی در معناشناسی برشمرده می‌شود. تباین ردیفی زیرمجموعه تباین خطی است که ترتیبی از واژه‌های متباین در یک حوزه معنایی است که در دو سوی ابتدا و انتهایشان، دو واژه متقابل قرار می‌گیرد. مثل: «گرم/ ولرم/ سرد». (صفوی، ۱۲۰-۱۲۱) صمت و نطق نیز در ردیف واژه‌های متباینی همچون «بکم، خرس/ تَعْتَع/ سَکَت/ نَصْت/ قَوْل/ تَکَلَّمَ» قرار می‌گیرند که از یک حوزه معنایی مشترک برخوردارند.



شکل (۱): تباین ردیفی

از نظر معنایی: «أبکم»<sup>۱</sup> و «أخرس»<sup>۲</sup> هر دو به معنای لال بودن است با این تفاوت که أبکم کسی است که لال به دنیا آید و فاقد نیروی سخن گفتن است. آخرس مطلق لال است، خواه از مادر زاییده شود و خواه بعداً لال گردد. پس میان آن دو عموم و خصوص مطلق است. هر أبکم آخرس است و بعضی أبکم آخرس نیست. (راغب، ۱۴۰) «تَعْتَع»<sup>۳</sup> به معنی، لکنت و گرفتگی زبان است، «سَکَت»<sup>۴</sup> سکوتی است که بعد از هیجان از کلام یا عمل به وجود آید. (مصطفوی، ۱۹۳/۵)؛ «نَصْت»<sup>۵</sup> به معنای سکوت توأم با شنیدن است (ابن منظور، ۹۸/۲؛ طریحی، ۲۲۶/۲؛ فراهیدی، ۱۰۶/۷) و «صَمْت» به معنای گزیده گویی و ترک فضول کلام است. (نراقی، ۱۸۹/۲)؛ «قَوْل»<sup>۶</sup> ایراد آنچه در نفس و جان متصور است به هر وسیله‌ای، خواه

۱. خطبه ۱۰۸

۲. خطبه ۲۲۱

۳. خطبه ۳۷ / نامه ۵۳

۴. خطبه‌های ۵، ۴۴، ۱۸۴ / حکمت ۱۵۰

۵. خطبه ۱۲۲

۶. خطبه ۵/۸۷



تمام باشد یا ناقص. (مصطفوی، ۳۷۶/۹؛ راغب، ۶۸۸؛ فیروزآبادی، ۳/۶۰۴) «کلام»<sup>۱</sup> اثری از صوت و سخن است که حس شنوایی درک می‌کند و «نطق»<sup>۲</sup> نیروی انگیزهٔ سخن گفتن است. (راغب، ۸۱۱) از بین گونه‌های تقابل که در علم معناشناسی مطرح می‌شود. صمت و نطق را می‌توان از نوع «تقابل مدرج»<sup>۳</sup> برشمرد، زیرا مفهوم هر یک از ارکان تقابل به لحاظ کیفیت، قابل درجه‌بندی و در ارتباط با امکان درجه‌بندی‌شان معنادار می‌شوند (صفوی، ۱۱۸) مثلاً نفی سخن گفتن از کسی همواره به معنای اثبات لال بودن آن شخص نیست؛ بلکه ممکن است به این معنا باشد که او شخصی ساکت‌تر از دیگری یا شخصی گزیده گوست.

### گونه‌های صمت و نطق در نهج البلاغه

با توجه به کاربرد مشتقات صمت و نطق در ساختار نهج البلاغه، گونه‌های صمت و نطق در دو سطح انسانی و غیر انسانی قابل تقسیم و بررسی است.

#### ۱- سطح انسانی

سکوت انسانی، ارتقای کنش‌هایی است که معمولاً در ناخودآگاه قرار دارند و رساندن آن‌ها به سطح خودآگاه، تا این کنش‌ها به تجربهٔ فرد بدل شوند؛ زیرا سرمایه‌هایی که در ناخودآگاه ما وجود دارد، بسیار فراتر و وسیع‌تر از آن چیزی است که در خودآگاه ظاهر می‌شود. (چناری و کرباسیان، ۱۲۲)

امام علی (ع) در سفارش‌های اخلاقی و اجتماعی خود به سکوت به عنوان یک اصل اخلاقی توجه کرده‌اند؛ زیرا پایه‌های استوار هنجارهای اجتماعی مبتنی بر اخلاق است. (خانیک، ۱۵۵) حضرت علی (ع) سکوت بسیار را سبب وقار انسان می‌داند «بِكثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ». (حکمت ۲۲۴) و در سفارش به فرزند گرامی‌شان چنین نوشته است: «و تَلَاْفِيْكَ مَا فَرَطَ مِنْ صَمْتِكَ اَيْسَرُ مِنْ اِدْرَاكِكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنطِقِكَ وَ حِفْظُ مَا فِي الْوَعَاءِ بِسَدِّ الْوُكَاةِ وَ حِفْظُ مَا فِي بَدِيْكَ اَحْبُّ اِلَيَّ مِنْ طَلْبِ مَا فِي يَدِيْ غَيْرِكَ» (نامه ۳۱) جبران آنچه بر اثر سکوت به تو نرسیده، آسان‌تر از به دست آوردن چیزی است که به علت حرف زدن از دست داده‌ای و حفظ محتوای ظرف، در گرو محکم بودن بند آن است. یعنی اگر فرصت گفتن سخنی را از دست دادی، زیان نکرده‌ای؛ زیرا می‌توانی دوباره آن را بر زبان‌آوری و فرصت از دست‌رفته را جبران کنی؛ اما لغزش‌های زبانی همانند آب بر زمین ریخته‌ای است که جبران آن‌ها به‌سادگی ممکن نیست. (مغنیه، فی

۱. خطبه ۱۰۹/۱۲۲.

۲. خطبه‌های ۱۴۷/۹۱، ۱۵۴/۱۸۳، ۱۴۹/۲۳۹؛ نامه ۳۱.

ظلال نهج البلاغه، ۳/ ۵۱۵

همچنین به حفظ زبان همچون سرمایه‌ای بسیار گران بها نیز توصیه کرده‌اند: «الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ إِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِي وَثَاقِهِ فَأَخْرَجُ لِسَانَكَ كَمَا تَخْرُجُ ذَهَبَكَ وَوَرَقَكَ فَرَبُّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَجَلَبَتْ نِقْمَةً؛ سخن در بند توست، تا آن را نگفته باشی و چون گفתי تو در بند آنی، پس زبانت را نگهدار. چنانکه طلا و نقره خود را نگه می‌داری، زیرا چه بسا سخنی که نعمتی را طرد یا نعمتی را جلب کرد.» (حکمت ۳۸۱)

امام (ع) سکوت را یکی از نزدیک‌ترین راه‌های تکمیل اندیشه دانسته‌اند: «إِذَا تَمَّ الْعُقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ؛ آن گاه که عقل به کمال رسد، کلام کوتاه می‌شود.» (حکمت ۷۱) و به آن سفارش نموده‌اند: «الزِّم الصَّمْتَ يَسْتَبْرِزُ فِكْرَكَ؛ ساکت باش تا فکرت نورانی شود.» (تمیمی آمدی، ۱۳۲) در حدیث دیگری فرموده‌اند: «أَكْثَرُ صَمْتِكَ يَتَوَفَّرُ فِكْرُكَ وَ يَسْتَبْرِزُ قَلْبُكَ وَ يَسْلَمُ النَّاسُ مِنْ يَدِكَ؛ بسیار سکوت کن که فکرت فراوان و قلبت نورانی می‌شود و مردم از تو در امان خواهند بود.» (همان، ۲۵۷) بنابراین سکوت یک ارزش اخلاقی و یک رفتار حکیمانه و خردمندانه انسانی است. در ساختار نهج البلاغه، دو گروه معرفی شده‌اند: کسانی که صمت جزء خصلت‌های بارز اخلاقی آن‌هاست و در موقعیت‌های مختلف، خردمندانه صمت را بر نطق ترجیح داده‌اند و در مقابل کسانی که سخنوری را در راستای خواهش‌های نفسانی خویش و اغراض مادی و دنیوی به کار گرفته‌اند. اکنون به معرفی مصادیق هر یک به صورت متقابل خواهیم پرداخت.

۱-۱- رهبران الهی و رهبران گمراه

پروردگار، برخی از افراد سلسله بشر از اولین و آخرین را که نسبت به اهل زمان خودشان برتری داشتند، برای هدایت انسان‌ها برگزید و به آن‌ها طهارت ذاتی و روح قدسی مرحمت فرمود. (حسینی همدانی، ۵۶/۳؛ امین، ۹۹/۳) یکی از خصوصیات اخلاقی این افراد این است که هر یک در طول زندگی بنا بر موقعیت و شرایط مختلف، سکوت اختیار کرده‌اند. نهج البلاغه در راستای محقق شدن آموزه‌های تربیت اسلامی، سکوت را یکی از خصلت‌های اخلاقی برگزیدگان الهی معرفی نموده، چنانچه در وصف اخلاق حسنه پیامبر (ص) فرموده است: «صَمْتُهُ لِسَانٌ؛ سکوت ایشان زبانی دیگر بود.» (خطبه ۹۶) این توصیف پارادوکسی بازگوکننده سکوتی معنادار و خردمندانه‌ای است که از هر سخن رساتر و گویاتر است. این سکوت، به سبب روی آوردن به ابزار ارتباطی و روش تبلیغی برای پذیرش مضمون پیامی است که به خاطر آن کسوت برگزیده شده است. (خانیکی، ۱۴۹) گاهی پیامبر (ص) از بیان آنچه شایسته گفتن نبود خودداری می‌کرد و از سکوت ایشان مردم درمی‌یافتند که نباید پیرامون آن موضوع حرفی بزنند. گاهی صحابه طبق عادت‌های گذشته خود اگر کاری را انجام می‌دادند و پیامبر (ص) در مورد آن کار سکوت

اختیار می‌کرد و آن‌ها را از ارتکاب نهی نمی‌فرمود، می‌فهمیدند که انجام چنان کاری جایز است. پس سکوت رسول خدا(ص) برای آن‌ها در حکم بیان عمل مجاز بود. در حقیقت سکوت پیامبر(ص) به زبانی که روشنگر احکام الهی باشد شباهت داشت. (بحرانی؛ ۸۴۳/۲؛ مدرس وحید، ۳۶۴/۶؛ انصاریان، ۳۲۴/۱؛ خویی، ۱۵۱)

بعد از رحلت پیامبر(ص) و تصمیم شورای سقیفه مبنی بر غضب مقام خلافت از حضرت علی(ع)، ایشان سکوت نمود و به خاطر حفظ یکپارچگی نظام اسلامی، حاضر به احقاق حق مسلم خود نگردید و بیست و پنج سال خانه‌نشینی را تحمل کرد که حدیث غمباری است و باید شرحش را از زبان آن حضرت شنید و بر جفایی که بر ایشان رفت، انگشت ندامت گزید. در اینجا به شرح سکوت تلخ و صبر جانکاه امام علی(ع) در آن دوران تاریخ خواهیم پرداخت که به زبان خود آن حضرت ایراد گردیده و حکمت و رازهای سر به مهرش را گشوده است.

امام(ع) از گرفتار شدنش میان دو محذور پرده برداشته و فرموده است: «فَإِنْ أَقْلُ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَيَّ الْمُلْكُ وَإِنْ أَسْكُتُ يَقُولُوا جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَ اللَّيِّ وَ اللَّهُ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ آتَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِئِدَى أُمَّهِ» (خطبه ۵) اگر سخن بگویم، می‌گویند بر حکومت حریص است و اگر خاموش باشم، می‌گویند: از مرگ می‌ترسید. هرگز، من و ترس از مرگ؛ پس از آن همه جنگ‌ها و حوادث ناگوار! سوگند به خدا، انس و علاقه فرزند ابی طالب به مرگ در راه خدا، از علاقهٔ طفل به پستان مادر بیشتر است. سرانجام امام(ع) در این دو راهی مشکل، تصمیم گرفت صبر نماید و سکوت اختیار کند. سکوتی سخت و سنگین چنان‌که گویی در چشمش خاشاک و استخوان راه گلویش را گرفته بود. (خطبه ۳) با این حال جرعه‌ی تلخ صبر را نوشید و بر نوشیدن این جرعه که تلخ‌تر از حنظل (خطبه ۲۶) و دردناک‌تر از فرورفتن تیزی شمشیر در دل بود، شکیبایی کرد. (خطبه ۲۱۷)

برای بزرگ‌مردی چون علی(ع) که در صراحت و شجاعت زبان زد دوست و دشمن است، سخن نگفتن به مثابه‌ی پاسداری از ثروتی است که می‌تواند با گفته‌های بی‌موقع بر باد رود. علی(ع) که قربانی قهرمانی‌های خویش در جامعه‌ای قبایلی است، سکوت را به‌عنوان تجلی عدم تجانس با زمانه و ناهمسازی با عصری که گرایش به جاهلیت دارد، انتخاب کرد. از این‌رو حتی گلایه از آنچه را که پیش‌آمده بیش از حد شمشقیه‌ای<sup>۱</sup> جایز نمی‌داند و به سرعت از آن می‌گذرد. این نوع سکوت برآیند سه مؤلفه: برتر از زمانه بودن، نگرانی نسبت به مصالح جامعه، پارسایی، عشق و تنهایی است و از همهٔ سخنانی که علی(ع) در مدت

عمرش فرموده است کلامی از همه رساتر، بلیغ‌تر، زیباتر، اثر بخش‌تر و آموزنده‌تر وجود دارد و آن، بیست و پنج سال سکوت است که خطاب به همه انسان‌هاست. انسان‌هایی که علی (ع) را می‌شناسند، سکوتی در نهایت سختی و سنگینی برای یک انسان آن هم نه یک انسان گوشه گیر و راهب، یک انسان فعال اجتماعی، این سکوت خود یک سخن است. پس حضرت گاه با سخنش حرف می‌زند و گاه با سکوتش. (خانیکی، ۱۴۹)

بنابراین در مواقعی سکوت تنها روشی است که می‌تواند میان یک حقیقت و یک پدیده نامتعارف با سطح نازل‌تر ادراکات اجتماعی رابطه‌ای برقرار کند. چنانچه معارف دینی به جای تنازعات و کشمکش‌های بیانی بی‌حاصل، بر سکوت برای درک پدیده‌ای نو تأکید دارد. سکوت می‌تواند به جز تغییر مجاری انتقال پیام برای درک حقیقت، مفهوم ذهنی صبر را برای حفظ اصول و سازمان جامعه نیز محقق سازد. چنانچه امام (ع) برای قوام جامعه تازه شکل گرفته اسلامی، به تعبیر خود «استخوان در گلو و خار در چشم» سکوت را برمی‌گزیند؛ زیرا امام (ع) به وضوح مشاهده می‌نمود که مردم به تدریج از روح اسلام فاصله می‌گیرند و بسیاری از سنت‌های جاهلی در حال احیا شدن است و هر قدر زمان می‌گذشت، زاویه این انحراف نیز گسترش می‌یافت تا خورشید اسلام در پس پرده‌های جاهلیت پنهان شود و زحمات طاقت فرسای رسول خدا (ص) بر باد رود. (محمدقاسمی، ۲۲۴-۲۲۶)

مسلمین قدرت خود را که تازه داشتند به جهانیان نشان می‌دادند، مدیون وحدت صفوف و اتفاق کلمه خود بودند و حضرت به خاطر وحدت صفوف مسلمین و عدم تفرقه، سکوت کرد. (مطهری، سیری در نهج البلاغه، ۱۷۹) امام (ع) از حوادث آینده و دگرگونی حال افراد باخبر بود. دگرگونی‌هایی که در حال صحابه و مدعیان اسلام بعد از پیامبر (ص) رخ داد و افرادی که مردم دیروز، آن‌ها را پرچمدار حق می‌دانستند؛ اینک پرچمدار باطل شده بودند، مثل: طلحه و زبیر که در صفوف مقدم صحابه جای داشتند ولی امروز آتش افروز جنگ جمل شدند. (مغنیه، فی ظلال نهج البلاغه، ۱۰۹/۱؛ مکارم شیرازی، ۴۴۸/۱-۴۴۹) امام (ع) در وصف چنین شرایطی فرمودند: «بَلِ اَنْدَمَجْتُ عَلٰی مَكْنُونٍ عَلِمَ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَأَضْطَرُّتُمْ اَضْطَرَابَ الْأَرْشِيَةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ» (خطبه ۵) پس اگر امام (ع) لب به سخن می‌گشود و آن‌ها را بازگو می‌کرد، اضطراب مردم بیشتر و اختلافشان شدیدتر می‌شد. به همین دلیل حضرت قیام نکرد و سکوت اختیار کرد. (بحرانی، ۵۵۴/۱-۵۵۵)

اهل بیت (ع) نیز که از سلاله پاک پیامبرند، به سیره نبوی اقتداء نموده‌اند و در امر هدایت امت محمد (ع) همان صفا و مهربانی، پاکی و بی‌آلایشی، صبوری و بردباری را در پیش گرفتند. امام علی (ع) در وصف یکی از سجایای اخلاقی آن‌ها می‌فرماید: «وَصَمَّتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ» (خطبه ۱۴۷) و «صَمَّتُهُمْ عَنْ

حَكِيمٍ مَنْطِقِهِمْ» (خطبه ۲۳۹) یعنی سکوتشان نشانگر منطق آنهاست یا اینکه فرموده‌اند: «إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَإِنْ صَمَّتُوا لَمْ يَسْبِقُوا» (خطبه ۱۵۴) منظور این است که اگر سخن بگویند، راست می‌گویند و اگر خاموش بمانند نه از آن روست که کسی آنان را ساکت کرده باشد، بلکه به میل خود سکوت را اختیار کرده‌اند و کسی در این سکوت بر آنها پیشی نمی‌گیرد. پس سکوت اهل بیت (ع) از کمال حکمت‌شان خبر می‌دهد. (مدرس وحید، ۱۷/۱۰) به این معنا که می‌دانند چه وقت باید سکوت کنند و موارد سخن گفتن را هم می‌دانند که دلیل بر علم و دانش آنهاست. (بحرانی، ۵۶۴/۴؛ خوانساری، ۲۲۰/۶)

در مقابل، سردمداران گمراه قبایل و جوامع در راستای رسیدن به خواسته‌های نفسانی، سر سپرده شیطان‌اند. شیطان رهبران گمراه قبایل و جوامع را مرکب‌های راهوار ضلالت قرار داده و از آنها به عنوان سخنگوی خود برای بیان مقاصد خویش بهره می‌گیرد. «هُمُ أَسَاسُ الْفُسُوقِ وَ أَحْلَاسُ الْعُقُوقِ اتَّخَذَهُمْ إِبْلِيسُ مَطَايَا ضَلَالٍ وَ جُنْدًا بِهِمْ يَصُورُ عَلَى النَّاسِ وَ تَرَاجِمَةً يَنْطِقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ اسْتِزَاقًا لِعُقُوبِكُمْ وَ دُخُولًا فِي عُيُونِكُمْ وَ نَفْثًا فِي أَسْمَاعِكُمْ» (خطبه ۱۹۲) به عبارت دیگر شیطان آنها را برای حمل گمراهی‌های خود به کار گرفته و آنها را همانند مترجمانی ساخته که با زبان آنها سخن می‌گوید. در واقع ابلیس برای گمراهی مردم، نخست بر دوش این گروه از سران، سوار می‌شود و به کمک آنها به توده مردم حمله‌ور می‌گردد. هنگامی که تسلیم شدند با زبان همین سران گمراه، مطالب خود را به گوش آنها می‌رساند و همه منابع فهم آنها را اعم از: عقل، چشم و گوش از کار می‌اندازد و سخنان ظاهر فریب را به گوش آنها می‌خواند و وسوسه می‌کند. (مکارم شیرازی، ۳۹۶/۷-۳۹۷) این افراد به منظور گمراه کردن مردم سخنانی می‌گویند که خشنودی شیطان در آنهاست، از این رو مثل زبان او هستند. بعضی مردم سطحی و کورکورانه آنها را مقتدای خود قرار می‌دهند و آنان به نمایندگی شیطان جامعه را به گمراهی می‌کشانند. (بحرانی، ۴۵۰/۴)

بنابراین رهبران الهی سخنانشان حق و سکوتشان حکیمانه است و از سکوت به عنوان ابزار ارتباطی در راستای تربیت و هدایت مسلمانان استفاده کرده‌اند. در مقابل، رهبران گمراه سخنانشان نسنجیده، باطل و ترجمان سخنان شیطان است که در روند گمراه کردن خلق و انحراف از راه حق به کار گرفته شده‌اند.

#### ۱-۲- دوستان و دشمنان

پیروان راستین پیامبر (ص) و محبتان ایشان، کسانی که شیفتهٔ خلق و خوی محمدی شدند و دل در گرو محبانهٔ نبی نهادند و به رفتار حسنهٔ آن بزرگوار تاسی نموده‌اند. کسانی که بعد از آگاهی، خودسازی، تهذیب نفس و رسیدن به مقامات عالیه در علم و عمل و تقوا، کمر همت برای هدایت خلق می‌بندند و همچون چراغ روشنی مردم را از ظلمات جهل، وهم و گمراهی‌هایی می‌بخشند. امام (ع) در وصف آنها

فرموده است: «يَقُولُ فِيهِمْ وَيَسْكُتُ فَيَسْلَمُ» (خطبه ۸۷) گفتار و خاموشی شان از روی حکمت است. سخن گفتنشان هدف مهمی را دنبال می‌کند و سکوتشان هدفی دیگر، آنجا که باید روشنگری کند، داد سخن می‌دهند و آنجا که در سخن گفتن بیم گناه و خطر آلودگی به معاصی است، سکوت را ترجیح می‌دهند، هر دو برای خدا و در طریق رضای اوست. (مکارم شیرازی، ۵۵۲/۳-۵۵۴)

امام علی (ع) یکی از ویژگی‌های مؤمنان را سکوت فراوان می‌داند: «كثِيرٌ صَمْتُهُ» (حکمت ۳۳۳) که بر کمال عقل دلالت می‌نماید «إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ؛ وقتی که عقل کامل شد، سخن کم می‌شود.» (حکمت ۷۱) جز به مقدار نیاز و برای گفتن سخنی که حکمت و مصلحت دارد، سخن نمی‌گویند. (بحرانی، ۶۹۰/۵) حضرت یکی از برادران دینی خود را چنین ستوده است: «كَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتًا فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ... وَكَانَ إِذَا غَلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يَغْلِبْ عَلَى السُّكُوتِ وَكَانَ عَلَى مَا يَسْمَعُ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ» (حکمت ۲۸۹) اکثر روزهایش را در سکوت می‌گذراند و هرگاه سخن می‌گفت گزیده و حساب شده می‌گفت، به گونه‌ای که از همه پیشی می‌گرفت و مستمعین را بهره‌مند می‌ساخت و عطش آن‌ها را فرو می‌نشاند. اگر در سخن گفتن بر او پیشی می‌گرفتند در سکوت مغلوب نمی‌گردید.

در مقابل، دشمنان حضرت کسانی هستند که اختیار امورشان را به شیطان وا گذاشته‌اند و امام (ع) در وصف آن‌ها فرموده است: «فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكَبَ بِهِمُ الزَّلَّلَ وَزَيْنَ لَهُمُ الْخَطْلَ فَعَلَّ مَنْ قَدْ شَرِكُهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَنَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ» (خطبه ۷) اوصاف شیطانی در آن‌ها پرورش یافته و به شیطانی تبدیل می‌شوند که با آن‌ها متحد است. ظاهرشان شبیه انسان، اما باطنشان شیطانی است. شیطان زبان ایشان شد و ایشان زبان شیطان. (بحرانی، ۵۶۱/۱؛ مکارم شیرازی، ۶۳/۱؛ نواب لاهیجی، ۳۲) بهترین مصداق این گروه عمروعاص است. او بسیار اندیشید که نقص و عیبی در امام (ع) بیابد و آن را به مردم بیاوراند و چون چیزی نیافت، گفت: علی (ع) سزاوار خلافت نیست، چون فراوان شوخی می‌کند.

حضرت در رد سخنان عمروعاص فرمود: «لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا وَنَطَقَ آثِمًا أَمَا وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكُذِبُ» (خطبه ۸۴) سخنی باطل و کلامی به گناه گفته و بدترین سخنان، گفتار دروغ است. (مکارم شیرازی، ۴۶۶/۳؛ مغنیه، ۴۱۵-۴۱۶) همچنین امام (ع) در وصف شرایط بعد از پیامبر (ص) که گروه‌های منحرف، اطراف غاصبان خلافت را گرفتند و از راه حق منحرف شدند، فرموده است: «قَدْ خَاضُوا بِحَارِ الْفِتَنِ وَأَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ وَأَرَزَّ الْمُؤْمِنُونَ وَنَطَقَ الضَّالُّونَ الْمُكْذِبُونَ» (خطبه ۱۵۴) مؤمنان سکوت کردند و در مقابل،

۱. برخی گفته‌اند: ابوذر غفاری یا عثمان بن مظعون بوده. (دشتی، فرهنگ معارف نهج البلاغه، ۶۹۹؛ فیض الاسلام، ۱۲۲۶؛ بحرانی، ۶۶۱/۵) ابن ابی الحدید می‌گوید: اشاره به شخص معینی نیست و این کلام از باب مثل است و عادت عرب به آوردن این گونه سخن جریان داشته، مثل اقوال آن‌ها در اشعارشان (لصاحبی و یا صاحبی). (ابن ابی الحدید، ۱۸۴/۱۹)

گمراهان و تکذیب کنندگان با تمام توان در پی خواسته‌های نفسی خویش به سخن درآمدند و گمراهی و خیانت را به سر حد خود رسانده‌اند. (مغنیه، در سایه سار نهج البلاغه، ۲۹۸/۳؛ مدرس وحید، ۱۲۵/۱۰؛ صوفی تبریزی، ۵۲۸/۱؛ قرشی، مفردات نهج البلاغه، ۳۸/۱) پس دستداران اسلام به تأسی از سیره پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) گزیده گو هستند و صحبت و سکوتشان حکیمانه و برای رضای خداست و هرگاه در سخن گفتن احساس گناه نمایند، سکوت می‌کنند. اما دشمنان پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) گزافه گو هستند و به خاطر رسیدن به خواهش‌های نفسانی خویش هر سخنی را به زبان می‌آورند هر چند باطل یا دروغ باشد و به گناه آلوده شوند.

### ۱-۳- پرهیزکاران و غافلان

نگاهداری زبان یک اصل خویشتن‌داری و از اوصاف پرهیزکارانی است که گام در راه درست می‌نهند، صحیح می‌اندیشند، زبان جز به صدق نمی‌گشایند و در گفتار جز رضای خدا طلب نمی‌کنند. (شجاعی، ۱۲) امام (ع) در وصف آن‌ها فرموده است: «إِنْ صَمَّتْ لَمْ يَغْمَهُ صَمْتُهُ» (خطبه ۱۹۳) اختیار سکوت به مقتضای عقلشان بوده و سکوت را مغتنم می‌دانند وقتی که جای سکوت باشد، خاموشی گزیده نه در وقت کلام. کلامشان به مقتضای مقام، حکمت و سکوتشان به مقتضای عقل، گفتار و سکوتشان با اندیشه همراه است. (مدرس وحید، ۷۶/۱۲)

اما غفلت زدگان از افتادن در دام گمراهی هراسی ندارند و برای فرار از حق از فریب استفاده می‌کنند و به راحتی سخن حق را تحریف می‌کنند یا به دلیل ترس از خشم اهل باطل در برابر سخن حق سکوت می‌کنند و حق را کتمان می‌کنند. (مغنیه، در سایه سار نهج البلاغه، ۲۸۶/۳؛ کاشانی، ۷۰۲/۱؛ مدرس وحید، ۱۰۷/۱۰؛ نواب لاهیجی، ۱۴۰؛ هاشمی خویی، ۲۱۳/۹) و زمانی از خواب غفلت بیدار می‌شوند که دیر شده و به آثار سوء اعمال خود گرفتار می‌شوند. امام علی (ع) آن‌ها را این‌گونه توصیف کرده است: «و الصَّلَاةُ فِي الْمَعَاوِي وَ لَا يَعِينُ عَلَي نَفْسِهِ الْغُرَاةَ يَتَعَسَّفُ فِي حَقِّ أَوْ تَحْرِيفٍ فِي نَطْقِي أَوْ تَحْوُفٍ مِنْ صِدْقِي» (خطبه ۱۵۳) همچنین با توجه به کارشکنی‌های کوفیان، آن‌ها را با وصف «نَاطِقَةٌ بِكَمَاءٍ» (خطبه ۱۰۸) خوانده است؛ یعنی سخنگویان لال.

در این وصف پارادوکسی (بکماء) صفت مشبه و بر عیب دلالت می‌کند که با (نَاطِقَةٌ) هم‌نشین شده و بار معنایی منفی را القاء می‌کند: زبان‌هایی که گویاست اما از آنچه سزاوار است سخن گویند، خاموش و مانند لالان و بی‌زبانانند. این در حالی است که امام (ع) به اهمیت موقعیت سنجی به هنگام سخن گفتن، تأکید فرموده‌اند: «لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ...» آن جا که باید سخن درست گفت، در خاموشی

خیری نیست.» (حکمت ۱۸۲/۴۷۱) ولی آن‌ها از آنچه بر ایشان لازم است بیان و تفهیم کنند، زبان بسته‌اند و حقایق را بیان نمی‌نمایند. (بحرانی، ۷۹/۳؛ زمانی جعفری، ۲۸۷؛ مدرس وحید، ۱۶۹/۷؛ دشتی، فرهنگ معارف نهج البلاغه، ۲۹۷/۱) بنابراین پرهیزکاران نقطه مقابل غافلان هستند. کسانی که گفتارشان بر اساس حکمت است وقتی که جای سکوت باشد، ساکت هستند؛ نه در وقت کلام و در مقابل، غافلان هستند که در جایی که وقت کلام است، خاموش‌اند.

پس سکوت در مرتبه انسانی راه و رسم خوبان، برگزیدگان الهی و دوستداران آن‌هاست که با توجه به موقعیت‌های مختلف سکوت را ترجیح داده‌اند. اما نه از سر ترس و ضعف، بلکه از سر حکمت و خردمندی. در نهج البلاغه با عبارت پردازی‌های زیبا بخشی از رفتار، اخلاق و اعمال آن‌ها بازگو شده تا مخاطب از جزئی‌ترین رفتار آن‌ها راه و رسم زندگی بیاموزد و آن‌ها را الگوی خویش در زندگی قرار دهد تا در دنیا و آخرت سعادت‌مند شود. در مقابل سخنورانی که از آن‌ها نطق صادر شده، اغلب دارای شهوت کلامی‌اند و سخنانشان نه از سنخ صدق بلکه فریب‌گونه، گناه‌آلود، باطل، محرف و گزاف است و زمینه ورود آن‌ها را به وادی گناهان زبانی و فرو رفتن در باطل فراهم می‌کند. مهم‌ترین عامل گزافه‌گویی، حب جاه (جلب توجه) است که یکی از خواهش‌های نفسانی است که شیطان، انسان را به آن ترغیب می‌کند که فرد بکوشد توجه دیگران را به خود جلب کند تا مردم به ارتباط با او تمایل نشان دهند. (تهرانی، ۳۳۱/۴-۳۳۰)

## ۲- سطح غیر انسانی

امام علی (ع) تمام آنچه در هستی از آثار حکمت الهی آشکار شده، ناطق به ربوبیت و تدبیر الهی به زبان حال می‌داند نه به زبان قال؛ هر چند آفریدگانی خاموشند، ولی برهان و دلیلی بر وجود آفریدگارانند: «فَصَارَ كُلُّ مَا خَلَقَ حُجَّةً لَهُ وَ دَلِيلًا عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ خَلْقًا صَامِتًا فَحُجَّتُهُ بِالتَّدْبِيرِ نَاطِقَةً» (خطبه ۹۱) و کتاب خاموش جهان هستی را گویا نموده‌اند. چنانچه خدا در قرآن فرموده است: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» (کهف: ۱۰۹) کلمات در اصل به معنای الفاظی است که با آن سخن گفته می‌شود و بر معنا دلالت دارد. از آن‌جا که موجودات این جهان دلیل بر علم و قدرت پروردگارند، به هر موجودی «کلمة الله» می‌گویند. (رضایی اصفهانی، ۳۰۵/۱۲) مخلوقات عقل و زبانی ندارند و صرفاً زبان حال تدبیر حق هستند. مثل باران که رحمت خدا را بازگو می‌کند: «فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ» (قمر: ۱۱) (بحرانی، ۷۱۴/۲؛ موسوی، ۶۶/۲)

## ۲-۱- جهان هستی

در ازل، جوهره جهان هستی در سکوت و خاموشی بود تا اینکه خدا «مُتَكَلِّمٌ لَا يَرْوِيهِ» (خطبه ۱۷۹)



ندای ازلی و تکوینی «کُن» را زیر و بم ساخت و هستی را خلق نمود: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس: ۸۲) چنانچه امام علی (ع) در آفرینش آسمان به این موضوع اشاره نموده و می‌فرماید: «وَ نَادَاهَا بَعْدَ إِذْ هِيَ دُخَانٌ فَالْتَحَمَتْ عُرَىٰ أَشْرَاجِهَا وَ فَتَقَّ بَعْدَ الْإِزْتِسَاقِ صَوَامِتَ أَبْوَابِهَا» (خطبه ۹۱) آسمان خاموش بود که با ندای ازلی دره‌هایش گشوده و خلق شد. مجموعهٔ جهان هستی پهنه‌ای است خاموش که با خلقت کائنات گویا شده است؛ سر انجام با مرگ آن‌ها بار دیگر بر سکوت اولیه خود باز می‌گردد «وَ صَمَّتْ دِيَازُهُمْ وَ لَكِنَّهُمْ سُقُوا كَأَسَا بَدَلْتَهُمْ بِالنُّطْقِ خَرَسًا وَ بِالسَّمْعِ صَمَمًا وَ بِالْحَرَكَاتِ سُكُونًا» (خطبه ۲۲۱) و چرخهٔ سکوت کامل می‌گردد.

## ۲-۲- قرآن کریم

در نهج البلاغه علاوه بر جهان هستی، قرآن کریم نیز در اصل، صامت وصف شده است: «صَامِتٌ نَاطِقٌ» (خطبه ۱۸۳) در این توصیف، صفت صامت بر ناطق مقدم شده است؛ زیرا قرآن صامت است به اعتبار این که از حروف و اصوات خاموش تألیف شده است. حروف و اصوات از اقسام اعراض است و عرض محال است ناطق باشد؛ زیرا که نطق ولیده حرکت ادات است با کلام و کلام محال است دارای ادات باشد که ناطق به کلام باشد، اما ناطق است به اعتبار تضمّن به اخبار، اوامر، نواهی، نداء و اقسام دیگر کلام که موجب فهم است. (مدرس وحید، ۲۹۴/۱۱؛ ابن ابی الحدید، ۱۰۷/۹) شأن کتاب (نوشته) دلالت بر نطق ندارد، اما شأن نطق دلالت بر معانی مقصود دارد. «وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ» (خطبه ۱۳۳) یعنی برخی از آیات قرآن، دلالت بر دیگر آیات دارند. مثل: آیاتی که آیه‌های مجمل را مبین و آیه‌های مطلق را مقید می‌کنند. (بحرانی، ۲۸۳/۳-۲۹۲؛ مدرس وحید، ۳۱۲/۸؛ هاشمی خویی، ۸/۳۲۳ و ۳۰۸)

به همین خاطر امام علی (ع) به ما سفارش فرمودند: «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ» (خطبه ۱۵۸) قرآن را به سخن آورید، ولی هرگز سخن نمی‌گوید. منظور از جمله «فلن ينطق» بطون قرآن و اسرار نهفته‌ای است که به ظواهر آن اشاره دارد. این بطون در اختیار پیامبر (ص) و جانشینان معصوم اوست. (مکارم شیرازی، ۱۹۳/۶-۱۹۴) همان طور که امام (ع) گفته خود را تفسیر می‌کند به این که سخن قرآن را از ایشان بشنوند. «وَ لَكِنْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ أَلَّا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَّا يَأْتِي وَ الْحَدِيثُ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءٌ دَائِكُمْ وَ نَظْمٌ مَّا بَيْنَكُمْ» (خطبه ۱۵۸) مراد از زبان قرآن، نفس کریم پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) باشد که در بیان مقاصد و اهداف آن کوتاهی نمی‌کنند و این معارف به وجود مبارک ایشان شناخته می‌شوند. امام علی (ع) در وصف پیامبر (ص) فرموده‌اند: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا هَادِيًا بِكِتَابٍ نَاطِقٍ» (خطبه ۱۶۹) چون ایشان، قرآن ناطق و

آگاه بر اسرار کتاب و جامع علم الهی هستند. (بحرانی، ۱/۵۴۳) حضرت علی (ع) در بیان علم کامل خود به قرآن و مقاصد آن فرموده است: «مَا نَزَلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَ أَنَا عَلِمْتُ فِيمَنْ أُنزِلَتْ وَ آيَنَ نَزَلَتْ وَ عَلَيَّ مَنْ نَزَلَتْ، إِنَّ رَبِّي وَهَبَ لِي قَلْبًا عَقُولًا وَ لِسَانًا طَلْقًا؛ هیچ آیه‌ای نازل نشد جز اینکه من می‌دانم درباره چه کسی، در کجا و بر چه کسی نازل شده است.» (مجلسی، ۹۷/۸۹؛ عیاشی، ۱۷/۲) چون ایشان همواره با پیامبر (ص) بودند و تحت تعلیم و تربیت ایشان پرورش یافته‌اند. امام صادق (ع) در این باره فرموده‌اند: «إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَ نَبِيَّهُ (ص) التَّنْزِيلَ وَ التَّأْوِيلَ، فَعَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَلِيًّا (ع).» (کلینی، ۴۴۲/۷؛ حرّعاملی، ۲۲۴/۲۳؛ عیاشی، ۱۷۱/۱)

در ماجرای بر نیزه کردن قرآن توسط لشکریان معاویه در جنگ صفین، امام (ع) به سپاهیان‌ش اذار داد: آن‌ها قرآن را به میان نیاوردند، بلکه جلد و کاغذ قرآن را سپر قرار دادند، برای این که باز علیه قرآن قیام کنند. من قرآن ناطق شما هستم، به جنگ ادامه دهید. (مطهری، سیری در سیره ائمه اطهار (ع)، ۳۳) همچنین درباره علت پذیرش حکمیت، در پاسخ به خوارج که آن را نمی‌پذیرفتند، فرمودند: «إِنَّمَا لَمْ نُحَكِّمِ الرَّجَالَ وَ إِنَّمَا حَكَمْنَا الْقُرْآنَ هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ حُطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّفَتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا بُدُّ لَهُ مِنْ تَرْجَمَانٍ وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالُ» (خطبه ۱۲۵) ما افراد را داور قرار ندادیم، تنها قرآن را به حکمیت انتخاب کردیم. این قرآن خطی نوشته شده میان دو جلد است، زبان ندارد تا سخن گوید و نیازمند به کسی است که او را ترجمه کند و همانا انسان‌ها می‌توانند از آن سخن گویند. (دشتی، ترجمه نهج البلاغه امام علی (ع)، ۲۳۷؛ مدرس وحید، ۱۳۵/۸؛ کاشانی، ۱/۵۹۴)

بعد از امیرمؤمنان (ع)، یازده ائمه بزرگوار ناطق به کتاب خدا و از حدود الهی و مقدمات آن آگاهند. «هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ مَوْئِلُ حُكْمِهِ وَ كَهْفُ كِتَابِهِ وَ جِبَالُ دِينِهِ بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ وَ أَذْهَبَ اِزْتِعَادَ فَرَائِصِهِ» (خطبه ۲) علم کتاب در نزد آن‌هاست «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ... بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَ بِهِ عَلِمُوا وَ بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَ بِهِ قَامُوا» (حکمت ۴۳۲) و به تعبیر امام (ع) قرآن در جمع آن‌ها، گواهی صادق و خموشی گویاست: «فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ» (خطبه ۱۴۷)

پس همان‌گونه که ملاحظه کردید کتاب تکوین (جهان هستی) منطبق با کتاب تشریح (قرآن کریم) است و هر دو صامتند و انسان تنها مخلوقی است که خدا به او بیان آموخته «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (الرحمن: ۴) تا هم کتاب تشریح را به سخن آورد «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ» (خطبه ۱۵۸) و هم حقایق کتاب تکوین را بازگو نماید «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره: ۳۱) به ویژه انسان کامل که امام علی (ع) بارزترین مصداق آن به شمار می‌آید. چنانچه فرموده‌اند: «أَنَا بَطْرُقُ السَّمَاءِ اعْلَمَ مَنْنِي بَطْرُقِ الْأَرْضِ، مَنْ بَه رَاهِ الْهَيْ أَسْمَانِ، اِز رَاهِ الْهَيْ زَمِينِ دَانَاتَرَم.» (خطبه ۱۸۹) ایشان بر همه حقایق جهان امکان که همان مجالی اسمای حسنی خدا

و مظاهر صفات علیای او، آگاه است.

در مرتبهٔ بعد از انسان کامل، هر کسی که دربارهٔ جهان هستی، صحیح بیاندهد و درست تدبیر کند و بر اساس ادراک راستین و راسخ سؤال طرح کند، پاسخ منطقی خود را از آن دریافت خواهد کرد. همین معنا دربارهٔ قرآن نیز صادق است. یعنی اگر کسی دربارهٔ نظام معرفتی قرآن که جهان علمی است، صحیح بیاندهد و پرسش استواری ارائه نماید، پاسخ صائب خود را از قرآن کریم دریافت می‌نماید. (جوادی آملی، ۱۶-۷)

### نتیجه‌گیری

با بررسی حوزهٔ واژگانی سکوت و نطق در ساختار نهج البلاغه می‌توان دریافت که صمت و نطق دو واژهٔ محوری متقابل هستند که بیش از سایر واژگانی که حوزه معنایی مشترک دارند، در تقابل با یکدیگر به کار رفته‌اند و یک تقابل مدرج را تشکیل داده‌اند. در سیاق جملاتی که صمت و نطق در یک محور معنایی با یکدیگر هم‌نشین شده‌اند، در اکثر موارد صمت بر نطق مقدم شده است؛ همچنین نطق و مشتقات آن با واژگانی همچون: باطل، آثم، ضلالت، تکذیب و تحریف هم‌نشین شده است که بار معنایی منفی را به مخاطب القا می‌کند.

در سطح غیرانسانی سکوت بر نطق تقدم زمانی دارد. در ازل، جهان هستی ساکت و خموش بوده و با خلقت کائنات که هر یک با زبان حال ربوبیت خدا را بیان می‌کنند، گویا شده؛ به‌ویژه انسان، یگانه مخلوق ناطقی که از حقایق جهان امکان که همان مجالی اسمای حسنی خدا و مظاهر صفات علیای او، آگاه است. سرانجام هستی با مرگ همهٔ کائنات دوباره ساکت و خموش می‌شود و این چرخه کامل می‌گردد. قرآن نیز آخرین کتاب آسمانی که برای هدایت انسان‌ها فرستاده شده در اصل صامت است. شأن کتاب (نوشته) بر نطق دلالت ندارد، اما شأن نطق، بر معانی مقصود دلالت دارد که باید توسط انسان تنها مخلوقی که به او نعمت بیان داده‌شده و این کتاب برای او فرستاده شده، گویا شود. «ذَلِكِ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْتِظِرُوهُ» (خطبه ۱۵۸) که در رأس آن‌ها پیامبر (ص) و سپس اهل بیت (ع) قرار دارند. چنانچه حضرت علی (ع) خود را قرآن ناطق معرفی کردند. بنابراین کتاب تکوین (هستی) و کتاب تشریح (قرآن) هر دو در اصل صامت و بر یکدیگر منطبق‌اند و از میان کائنات که در حقیقت کلمات خداوند هستند تنها انسان قادر است که این دو کتاب را گویا نماید.

در سطح انسانی با توجه به سیاق جملات و مصادیقی که به نطق یا صمت متصف شده‌اند، دریافتیم که

صمت به معنای سکوت مطلق نیست؛ بلکه به معنای به جا حرف زدن است و مهم ترین عامل آن، حکمت است که انسان را به وادی گزیده گویی می‌رساند. در جایی که انسان در سخن گفتن، بیم گناه یا انحراف از راه حق را احساس می‌کند، سکوت را ترجیح می‌دهد تا در دنیا و آخرت سعادت مند گردد. اما نطق به معنای گزافه گویی و سخن نسنجیده است که مهم ترین عامل آن حبّ جاه است که انسان را به وادی بیهوده گویی می‌کشاند، موجب کتمان حقیقت و القای مطلب خلاف واقع به مخاطب و فرو رفتن در باطل می‌شود و شقاوت در دنیا و آخرت را به دنبال دارد.

بنابراین برخلاف فرضیه رایج مبنی بر مثبت تلقی کردن نطق، امام(ع) رویکردی ساختارشکنانه به این تقابل داشته‌اند و سکوت را پدیده‌ای مثبت و ارزشی تلقی کرده‌اند. این وارونه سازی ارزشی و رجحان صمت بر نطق، ابواب معنایی جدیدی را در به دست آوردن جهان بینی حضرت و تفسیر متن بر مخاطب می‌گشاید: گاهی سکوت رساتر و تأثیرگذارتر از هزاران حرف است. به جای تنازعات و کشمکش های بیانی بی حاصل، سکوت تأثیرگذارتر است. سکوت، هیبت و بزرگی می‌آورد و یکی از نزدیک ترین راه های تکمیل اندیشه، تلقی شده است. سکوت راه و رسم برگزیدگان الهی، پیروان آن‌ها و پرهیزکاران است که انسان می‌تواند از آن‌ها راه و رسم زندگی بیاموزد و سیره رفتاری آن‌ها را الگوی خویش قرار دهد تا سعادت هر دو جهان را به دست آورد.

## منابع

- ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد، شرح نهج البلاغه، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۳۳۷ق.
- ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، مکتب الاعلام الإسلامی، قم، ۱۴۰۴ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
- اشمیتس، توماس، درآمدی بر نظریه ادبی جدید و ادبیات کلاسیک، ترجمه حسین پاینده و دیگران، دانشگاه تبریز، تبریز، ۱۳۸۹ش.
- امین، نصرت، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.
- انصاریان، حسین، ترجمه نهج البلاغه، پیام آزادی، تهران، ۱۳۷۹ش.
- ایگلتون، تری، پیش درآمدی بر نظریه ادبی، ترجمه عباس مخبر، چاپخانه علامه طباطبایی، تهران، ۱۳۶۸ش.
- بحرانی، علی بن میثم، ترجمه شرح نهج البلاغه، ترجمه قربانعلی محمدی مقدم و علی اصغر نوایی یحیی زاده، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۵ش.
- برتنز، یوهانس ویلم، نظریه ادبی: مقدمات، ترجمه فرزانه سجودی، نشر علم، تهران، ۱۳۹۶ش.
- برتنس، هانس، مبانی نظریه ادبی، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، ماهی، تهران، ۱۳۸۷ش.

- برسler، چارلز، درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی، ترجمه مصطفی عابدینی فرد، ویراستار حسین پاینده، نیلوفر، تهران، ۱۳۸۶ش.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد، ترجمه غرالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۸ش.
- تهرانی، مجتبی، اخلاق الهی (آفات زبان)، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۸۵ش.
- جوادی آملی، عبدالله، «قرآن در نهج البلاغه»، پژوهش‌های دینی، شماره ۲، ۱۳۸۴ش.
- چناری، مهین و کرباسیان فاطمه، «جایگاه زبان و سکوت در تربیت دینی»، فصلنامه علمی ترویجی علوم تربیتی از دیدگاه اسلام، شماره ۵، ۱۳۹۴ش.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، مؤسسه آل بیت (ع)، قم، ۱۴۰۹ق.
- حسینی همدانی، محمد، انوار درخشان در تفسیر قرآن، ج ۱۷، لطفی، تهران، ۱۴۰۴ق.
- خانیکی، هادی، «جامعه‌شناسی سکوت»، فصلنامه سیاسی - اجتماعی، شماره ۱، ۱۳۷۷ش.
- خوانساری، جمال‌الدین محمد، شرح غرالحکم و دررالکلم، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۶ش.
- خویی، ابراهیم بن حسین، الدرّه النجفیه، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.
- دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه امام علی (ع)، مشهور، قم، ۱۳۷۹ش.
- \_\_\_\_\_، فرهنگ معارف نهج البلاغه، موسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع)، بی‌جا، ۱۳۷۶ش.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ترجمه غلامرضا خسروی حسینی، مرتضوی، تهران، ۱۳۷۴ش.
- رضایی اصفهانی، محمدعلی، تفسیر قرآن مهر، پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن، قم، ۱۳۸۷ش.
- زمانی، کریم، سیری در فرهنگ لغات نهج البلاغه، کیهان، تهران، ۱۳۶۷ش.
- شاملی، نصرالله و علی بنائیان، «تبیین میدان معناشناسی صمت (سکوت) در نهج البلاغه»، مشکوة، شماره ۱۰۴، ۱۳۸۸ش.
- شجاعی، مهدی، متقین (دریافتی از خطبه نهج البلاغه)، نیستان، تهران، ۱۳۸۸ش.
- شریف رضی، نهج البلاغه (صبحی صالح)، دار الهجرة، قم، بی‌تا.
- \_\_\_\_\_، تنبیه الغافلین و تذکره العارفين، ترجمه ملا فتح الله کاشانی، پیام حق، تهران، ۱۳۷۸ش.
- شمیسا، سیروس، نقد ادبی، ویرایش دوم، میترا، تهران، ۱۳۸۵ش.
- صفوی، کوروش، درآمدی بر معنی‌شناسی، سوره، تهران، ۱۳۸۷ش.
- صوفی تبریزی، ملا عبدالباقی، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، مکتبه الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۸ش.

- طالقانی، محمود، پرتوی از نهج البلاغه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۴ش.
- طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، تصحیح احمد حسینی اشکوری، مرتضوی، تهران، ۱۰۵۸ق.
- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، المکتب العلمیه الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۰ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، هجرت، قم، ۱۴۰۹ق.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ق.
- فیض الاسلام، علی نقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، فقیه، تهران، ۱۳۷۹ش.
- قرشی بنایی، علی اکبر، قاموس قرآن، دارالکتب الإسلامیه، تهران، ۱۴۱۲ق.
- \_\_\_\_\_، مفردات نهج البلاغه، تصحیح حسن بکائی، قبله، تهران، ۱۳۷۷ش.
- کالر، جانانان، نظریه ادبی، ترجمه فرزانه طاهری، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۲ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ق.
- گرین، کیت و جیل لیبهان، درسنامه نظریه و نقد ادبی، ترجمه لیلا بهرانی محمدی و دیگران، ویراستار حسین پاینده، روزنگار، تهران، ۱۳۸۳ش.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
- محمدقاسمی، حمید، جلوه‌هایی از هنر تصویرآفرینی در نهج البلاغه، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸ش.
- مدرس وحید، احمد، شرح نهج البلاغه، احمد مدرس وحید، قم، بی تا.
- مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۳۰ش.
- مطهری، مرتضی، سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، صدرا، تهران، ۱۳۷۵ش.
- \_\_\_\_\_، سیری در نهج البلاغه، صدرا، تهران، ۱۳۸۶ش.
- مغنیه، محمدجواد، فی ظلال نهج البلاغه، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۳۵۸ش.
- \_\_\_\_\_، در سایه سار نهج البلاغه، ترجمه محمد جواد معموری و همکاران، دارالکتب الاسلامی، قم، ۱۳۸۷ش.
- مقدادی، بهرام، دانش نامه نقد ادبی از افلاتون تا به امروز، چشمه، تهران، ۱۳۹۳ش.
- مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام شرح تازه‌ای و جامعی بر نهج البلاغه، دارالکتب اسلامیه، تهران، ۱۳۷۵ش.
- موسوی، سیدعباس، شرح نهج البلاغه، دارالاسلام الاکرم، بیروت، ۱۳۷۶ش.
- نراقی، مهدی بن ابی ذر، جامع السعادات، به تصحیح محمد کلانتر، مطبعه النجف، بی جا، ۱۳۸۸ق.
- نواب لاهیجانی، محمدباقر، شرح نهج البلاغه، اخوان کتابچی، تهران، بی تا.
- نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسه آل بیت، قم، ۱۴۰۸ق.
- ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، مجموعه ورام، مکتبه فقیه، قم، ۱۴۱۰ق.
- هارلند، ریچارد، درآمدی تاریخی بر نظریه ادبی از افلاتون تا بارت، ترجمه علی معصومی و دیگران، چشمه، تهران،

۱۳۸۱ش.

هاشمی خویی، حبیب الله، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ترجمه حسن حسن زاده آملی و محمدباقر کمره‌ای،  
مکتبه الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۰ق.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی